أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا و حَبيب قُلوبنا وطَبيب نُفوسنا

أبى‌القاسم المُصطَفى محمّد و على آله الطّيّبين الطّاهرين‌

واللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين‌

 قلتُ: يا شَريفُ! فقال: قُلْ يا أباعبداللَه. عنوان به امام صادق علیه‌السّلام خطاب می‌كند: یا شریف! ای شخص بزرگ! و ای شخص بزرگوار!؛ حضرت فرمودند كه: مرا اباعبداللَه صدا كن.

 در جلسه گذشته بعضی از خطراتی كه متوجّه انسان می‌شود به واسطه خود بزرگ بینی كه معلول و متأثّر است از شرایطی كه آن شرائط این حالت را در نفس انسان به وجود می‌آورد. یكی از آن شرایط و علل عبارتست از مُعَنْوَن شدن به‌

 عناوین و ملقّب شدن به القاب فراتر از حیثیات وجودی و شخصیتی انسان و این موجب می‌شود كه نفس، متأثّر بشود از این مسأله و منفعل بشود و آن حیثیت و موقعیت حقیقی و مرتبه واقعی خود را فراموش كند و بالنّتیجه در وضعیتی قرار بگیرد كه برای او جز هلاكت و بَوار نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. مقداری راجع به این مسأله صحبت شد و عرض شد كه هر شخص باید حریم خود را حفظ كند و حریم دیگران را حفظ كند و حریم هر ذاتی را در موقعیت خود او نگه دارد. در مكتب تشیع طهارت مطلق و عصمت مطلقه منحصر است فقط در چهارده ذات مقدّس كه عبارتند از چهارده معصوم علیهم‌السّلام. بقیه افراد هر كسی می‌خواهد باشد، اینها دارای اشتباه هستند، دارای خطا هستند و مانند سایر افراد از حیثیات عالم كثرت و عِلَل موجبه برای اشتباه، آنها در امان نیستند. و این مسأله در همه جهات باید مورد توجّه قرار بگیرد حتّی حفظ مراتب بالنسبه به خود ائمّه علیهم‌السّلام هم باید رعایت بشود. موقعیت و مرتبه رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلم با سایر ائمّه علیهم‌السّلام امتیاز دارد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با سایر ائمّه از این نقطه نظر امتیاز دارد. یعنی در عین اینكه تمام این ذوات مقدّسه چهارده‌گانه از عصمت ذاتیه و طهارت ذاتیه مطلقه كه مصداق آیه شریفه‌ (إِنَّما يُرِيدُ اللَه لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)

 این تطهیرهای آخر، حكایت از آن طهارت ذاتیه می‌كند. اراده و مشیت خداوند تعلّق گرفته است كه شما ذاوت مقدسه را به یك نوع طهارت مطلقه دربیاورد و به یك نوع عصمت ذاتیه دربیاورد. عصمت در مرتبه ظاهر، عصمت در مرتبه باطن، عصمت در مرتبه سرّ، در تمام این موارد، مرتبه، مرتبه عصمت است. لذا ما وقتی به احوال ائمّه علیهم‌السّلام نگاه می‌كنیم در كیفیت رفتار آنها و در كیفیت اقوال آنها و در كیفیت ارتباط آنها با افراد دچار شگفتی می‌شویم و این مسأله برای ما جای سؤال باقی می‌گذارد كه: چطور ممكن است یك نفر و یك ذات تا به این حد هیچ نوع شائبه‌ای از توغّل عالم كثرت در وجود او نباشد؟!

 مثلًا به جریان سیدالشهداء علیه‌السّلام و كربلا وقتی كه ما نگاه می‌كنیم، آنقدر این مسأله عجیب است، آنقدر این كارهای امام حسین علیه‌السّلام عجیب می‌آید كه اصلًا انسان باور نمی‌كند این یك فرد بشر است، این فرد عادی است كه دارد این كارها را می‌كند، مگر می‌شود؟ آخر مگر می‌شود یك نفر را دارند به شهادت می‌رسانند، در همان حالی كه دارند شهید می‌كنند «هل مِن ناصر ...» می‌گوید و منظورش از «هل من ناصر» دستگیری از مردم است؟ آخر این چگونه‌

 می‌شود تصور كرد؟ با كدام عقل، این كار جور درمی‌آید؟ با كدام منطق اینكار جور درمی‌آید؟ با كدام تأسّی و اسوه این مسأله می‌تواند مورد توجّه قرار بگیرد؟ كسی كه تمام افرادش را شهید كردند، فرزندانش را جلویش تكه تكه كردند، فرزندانی كه یك موی آنها به همه عالم برابری می‌كند و همه عالم وجود. حضرت علی‌اكبر مگر كم شخصی بود؟ مگر واقعاً كم شخصی بود؟ شخصیتی بود كه اگر اراده و مشیت الهی تعلّق نمی‌گرفت بر امامت حضرت سجاد، امامت بر حضرت علی اكبر مستقر می‌شد. حضرت اباالفضل مگر كم شخصیتی بود؟ این مسأله، مسأله عادی نیست. شخصی كه تمام حیثیات وجودی خودش را فدا كند و در تمام مراتب ذرّه‌ای از توجه به سیدالشهداء علیه‌السّلام غفلت نكند و در سخت‌ترین شرائط فقط آن حضرت را مدّ نظر داشته باشد و تمام وجود او از عشق به برادر و مولای خودش مالامال شده باشد، ما در كجای عالم هستی یك همچنین فردی را می‌توانیم پیدا كنیم؟ كجا می‌توانیم پیدا كنیم؟ از خلقت آدم تا قیام قیامت كسی مثل حضرت اباالفضل نیامده و نخواهد آمد، در شهداء. حالا این سیدالشهداء تمام اینها از دست داده، تمام این یارانش را از دست داده، تمام این خصوصیاتش را از دست داده، اما شما نگاه می‌كنید هر چه این قضیه این كربلا رو به جلو می‌رود، حضرت بشّاش‌تر می‌شود. آخر می‌ماند انسان این چه قضیه‌ای است؟ این چه حكایتی است؟ آخر این چه بشری است و نفس او از چه چیزی بوجود آمده و خصوصیت نفس او چگونه‌

 است كه هر چه مصیبت بر او بیشتر می‌شود ابتهاج او بیشتر می‌شود؟ چگونه ممكن است آخر یك هم چنین قضیه‌ای؟ و در آن سرّ و آن سویدای حضرت در روز عاشوراء چه می‌گذشت؟ اینها چیزهایی است كه ما اصلًا خبر نداریم، همین طور می‌گوییم: حسین زمان، همین طوری، یا علی!. من خودم نمی‌توانم مسأله كربلا را تجزیه و تحلیل كنم تا آن جایی هم كه شنیدیم و دیدیم، دیگران هم مثل ما بودند، یعنی همچنین اختلافی هم خیلی با هم نداشتیم، خیلی بی‌رودربایستی. اضافه بر آنچه كه ما یافتیم، ندیدیم دیگران عرضه كنند بر این .... من اصلًا نمی‌توانم تصور كنم واقعاً، كه این مسأله كربلا و امام حسین علیه‌السّلام چه جوری بوده؟ وضعیتش چه قسمی بوده؟ و اگر كسی گفته كه ما نمی‌توانیم، راست گفته خدا خیرش بدهد اگر خواسته تملّق كند، حسابش جداست. واقعاً كسی نمی‌تواند، واقعاً كسی نمی‌تواند به آنجا برسد. چون از تحت قدرت ما و فكر و تدبّر ما اصلًا خارج است مطلب.

 وقتی كه به امام حسین علیه‌السّلام می‌گوییم: یا ثاراللَه! چرا به بقیه شهداء نگفتیم ثاراللَه؟ حضرت حمزه علیه‌السّلام، ایشان در جنگ احُد، ایشان به شهادت سید و با آن طرز فجیع هم به شهادت رسید. بعد از جنگ احد بود كه لقب سیدالشهداء به حضرت حمزه تعلّق گرفت، می‌گفتند حمزه سیدالشهداء. اولًا از یك نقطه نظر فرمانده لشكر اسلام بود، دلسوز بود، تمام هستی‌اش را برای پیغمبر

 گذاشت و چه كرد و چه كرد، عموی پیغمبر بود، فداكاری كرد و به آن طرز فجیع به شهادت رسید كه رسول خدا اصلًا نمی‌توانست تحمّل كند، دیدن بدن او را تحمّل كند. آمدند یك چیزی انداختند رویش، اوضاع و اینها مشخّص نشود، پارچه‌ای انداختند، و این حضرت حمزه به سیدالشهداء ملقّب می‌شود. اما وقتی كه ما به حال او نگاه می‌كنیم و به خصوصیات او نگاه می‌كنیم، می‌بینیم مرد بزرگواری است، از خودگذشتگی كرده، جانفشانی كرده، هستی‌اش را برای پیغمبر گذاشته، زندگی‌اش را به پای پیغمبر نثار كرده، اینها همه دُرُست اینهایی كه می‌گویم دُرست، معنایش این نیست كه ما اهل این حرفها هستیم، نه آقاجان! ما خیلی كمتر از این حرفهائیم. اینها را فقط ما در مقام بیان و تفسیر مطلب می‌گوییم اینها را همه درست، اما وقتی كه می‌خواهد پیغمبر مشورت كند كه آیا در مدینه جنگ كنیم یا بیرون مدینه برویم جنگ كنیم و با اینكه می‌داند رأی پیغمبر این است كه در مدینه این جنگ انجام بشود، می‌آید می‌گوید كه: یا رسول اللَه! این شكست ماست، این شكست اسلام است كه بیایند بگویند كه فرض كنید یك عدّه آمدند در شهرشان، در خانه‌هایشان رفتند پناه گرفتند، از پشت بامهایشان استفاده می‌كنند، از كوچه‌هایشان استفاده می‌كنند، مرد و مردانه، جنگ در خارج هست و مرد میدان آن كسی است كه بیاید در بیرون، در بیابان در عرصه پیكار با افراد و اینها دربیفتد و در خانه رفتن و یكی از آن بالا سنگ زدن و اینها كار، كار .... می‌بینید! چطور ارزیابی‌

 می‌شود قضیه. خیلی مرد بزرگی است، شهید بزرگوار اسلام است، پیغمبر چقدر ناراحت شدند، چقدر ...، و حمزه سیدالشّهداء معروف است دیگر. ولی این قضیه را ما بخواهیم در كنار مسائل امام حسین قرار بدهیم، می‌بینیم نه آنجا یك قضیه دیگر است. كار سیدالشّهداء اصلًا این حرفها نیست. سیدالشّهداء خودش اصلًا اقدام می‌كند بر مسائلی كه در كربلا دارد اتفاق می‌افتد، خودش اقدام می‌كند، خودش جلوتر حركت می‌كند. اصلًا سیدالشّهداء راضی نبود به اینكه اصحابش اوّل بروند كشته بشوند، راضی بود كه اول، فرزندانش بروند، آنها نگذاشتند. یعنی اصحاب سید الشّهداء گفتند تا یك نفر از ما وجود دارد كسی از اهل بیت نباید به میدان برود و آنها مانع شدند كه حضرت ممانعت نكند و الّا حضرت راضی نبود به این قضیه. می‌دانید چرا؟ چون حضرت می‌گوید: اینها برای ما آمدند، برای شما كه نیامدند. در شب عاشورا تمام صحبت حضرت با اینها این بود كه: این مردم مرا می‌خواهند، این مردم ما را می‌خواهند، شما اینجا چكار می‌كنید؟ از یك طرف می‌گوید وقتی كه می‌خواهد از مدینه حركت بكند خطبه را می‌خواند، از یك طرف وقتی می‌خواهد از مكّه حركت بكند: من كان باذلًا فينا با مُهجته و مُوَّطِناً على لقاء اللَه نفسه فليرحل معنا فانّا غداً راحلين مصبحا. حضرت می‌فرماید كسی كه می‌خواهد خونش را در راه ما بریزد بسم اللَه! ما منع نمی‌كنیم، ما ممانعت نمی‌كنیم، ما راه كسی را نمی‌بندیم، فردا نگویند امام حسین یواشكی آمد كربلا به كسی نگفت‌

 يا ليتنا كنّا معكم فنفوز فَوزاً عظيما،. نه آقاجان! امام حسین گفت به همه؛ به برادرش محمد بن حنفیه گفت و نیامد، به شوهر حضرت زینب عبداللَه گفت و نیامد. اینها كه عرض می‌كنم خدمتتان در تاریخ است. آن منعش كرد: یابن رسول‌اللَه! برای چه می‌روی؟ گفت: ای حسین! مگر نمی‌بینی این مردم وضعیت چطور است و حكومت چطور است و چرا جان خودت را به خطر می‌اندازی؟ اینها همه را گفتند و حضرت به همه اینها خندید، گفت: بله، بله، درست می‌فرمایید، بله صحیح است. حالا یك وصیتی برای محمد بن حنفیه نوشت، گفت: تو كه در مدینه هستی پس بنابراین شما وصی ما باش. عبداللَه هم گفت كه: نه، من مسأله اینطور نیست و معلوم نیست چه خواهد شد و بسیار خوب و ... آن گفت: حالا زینب می‌آید و طفلانش را هم فرستاد و حضرت چی به او بگوید؟ آن آمد این حرف را زد، آن آمد آن حرف را زد، حتی خودش هم بدنبال افراد رفت، بدنبال عبیداللَه بن حُرّ جعفی نرفت؟ خود حضرت بدنبال ...، چی گفت در جواب؟ گفت: این شمشیر را من دارم و این اسب را هم من دارم بردار و برو. حضرت فرمود: اسب را می‌خواهم چه كار، خودم اسب دارم، این هم شمشیر من است، این كارها را حضرت همه را كرد، برای چی؟ برای اینكه زمینه را برای هدایت افراد و برای دستگیری افراد باز نگاه دارد. آن پدر امّت است، آن ولی امّت است، آن امام امت است، او باید راه را باز كند، او باید راه را برای همه بگشاید. اگر این كار را نكند

 امام نیست. امام زمان علیه‌السّلام باید در همین لحظه كه من صحبت می‌كنم راه سعادت و فلاح را برای تك تك افراد بگشاید. گر گدا كاهل بود تقصیر امام چیست؟ او باید راه را باز كند، هر كه رفت، رفت، هر كه نرفت، نرفت. اینطور نیست كه او راه را ببندد، اینطور نیست كه غیبت او موجب بشود انسان محروم باشد. اگر اینطور باشد امام زمان امام نخواهد بود، یك فرد عادی است. امام ولایت دارد، احاطه بر همه نفوس دارد. وظیفه امام راهنمایی و دستگیری و رساندن نفوس مستعدّه به غایات آنهاست و به نهایات كمالیه آنهاست و این وظیفه امام است و امام از وظیفه خودش و وظیفه اصلی خودش تخطّی نخواهد كرد.

 لذا ما می‌بینیم كه حضرت می‌آید و صحبت می‌كند. با عُبیداللَه بن حرّ جُعفی هم صحبت می‌كند. این روی وظیفه چیست؟ روی وظیفه امامت است. امّا در شب عاشورا می‌گوید: ما این كار را كردیم ولی در كنار این قضیه، رودربایستی نیست، خجالت نیست، حیا نیست. خیال نكنید كه حالا ما اینجا تنهائیم و برویم: بیچاره فرزند رسول خدا گیر افتاده، برویم حمایتش كنیم. نه آقاجان! من بیچاره نیستم، تمام عالم مُلك و ملكوت هم به زیر نگین من و انگشتری من دارد می‌گردد، اینطور هم قضیه نیست، خودم نمی‌خواهم. مگر طایفه جنّ نیامد؟ مگر حیوانات نیامدند؟ مگر ملائكه نیامدند؟ همه اینها مگر نیامدند به یاری امام حسین؟ چرا حضرت قبول نكرد؟ گفت: راهی است كه خودم انتخاب كردم، شما برای چی آمدید؟ اگر

 نمی‌خواستم، فرار می‌كردم به یمن می‌رفتم، خب راهی است كه خودم انتخاب كردم. با علم و بصیرت این مسیر را آمدم انتخاب كردم، نه نیاز به جنّ دارم، نه نیاز به ملائكه دارم و نه نیاز به ...؛ در حدود وظیفه شرعی و تكلیف شرعی مبارزه می‌كنم، مقاتله می‌كنم، وقتی هم توانم تمام شد، می‌افتم روی زمین دیگر، اینكه خب این كار .... برای اینكه این مسأله را بردارد، حضرت، شب عاشورا آمد و فرمود: این مردم با من كار دارند، با شما كار ندارند، بلند شوید، بروید؛ اول رفت سراغ آن افرادی كه با او آمده بودند. خب یك عده دیدند: نه، اینجا حلوا نیست، اینجا رسیدن به مال و منال نیست، اینجا رسیدن به پول و استانداری و فرمانداری و مدیر كلّی و سازمان و این حرفها نیست، فردا شمشیر هست و نیزه هست و شهادت است و اینها، مسأله اینجا اینطور نیست. بار و بندیل را برای چاپیدن یك جا و پُر كردن جیبها و رسیدن به طیور و اینها نبندیم، و از جای دیگر بلند نشویم بیاییم اینجا برای .... نه آقا! اینجا سرزمین، سرزمین كربلاست و از رئیس گرفته كه امام حسین است تا كمترین افراد كه طفل شیرخوار است رحم نمی‌كنند. بسم‌اللَه! حالا هر كه می‌خواهد یاعلی!.

 وقتی دیدند اینطوری است یك عده رفتند. بعد امام حسین رو كرد به اهل بیت خودش؛ آمد سراغ اینها، یك مرتبه نزدیكتر. اول حساب اصحاب را رسید، گفت: برای چی بلند شدید آمدند؟ دید كه نه، همه رفتند، یك چند نفری ماندند،

 گفت: خب، اینها را كاریشان نمی‌شود كرد، اینها دیگر ماندند دیگر، از غربال رد نشدند، ایستادند. گفت: حالا برویم سراغ اهل بیتمان؛ گفت: شما برای چی آمدید؟ مگر به حضرت اباالفضل نگفت در شب عاشورا؟ مگر به فرزندش نگفت؟ یعنی آنقدر عجیب است سیدالشهداء و آنقدر مناعت و حریت و آزادی در اینجا به حدّ اطلاق و نهایت است كه به برادرش هم می‌گوید: نه، با من كار دارند، با تو كار ندارند، بیا برو، تو یكی از فرزندان علی هستی دیگر، مسأله سر من است، دعوا سر من است. این یزید با من كار دارد؛ نه با علی اكبر كار دارد، نه با اباالفضل العباس كار دارد، نه با قاسم كار دارد، نه با فرزندان حضرت اباالفضل كار دارد، با اینها كسی كار ندارد، مسأله و خلاصه اختلاف بر سر ماست. شما هم بیایید بروید. خب بالاخره آنها هم جوابهایی دادند و حضرت دید: نه، آنها وِل كن معامله نیستند، بیخود زحمت نكشد اینها را از خودش خلاصه بخواهد بحسب ظاهر دور كند و ...، اینها ول نمی‌كنند. اینجا كه رسید، حضرت فرمود: من اصحابی وفادارتر و پایدارتر از شما سراغ ندارم. این كلام كیست؟ كلام امام حسین است. امتحانشان هم در روز عاشورا پس دادند و هر كدامشان .... وقتی كه زُهیر بن قیس می‌آید، می‌گوید: هزار دفعه مرا بمیرانند و تكه تكه كنند و زنده كنند، من دست از تو برنمی‌دارم. این شوخی نیست آقاجان! این قضیه شوخی نیست. همه اینجور

 نیستند. بعضی‌ها با یك تفنگ تمام دین و ایمانشان را هم از دست می‌دهند و فرار را برقرار ترجیح می‌دهند.

 در یك قضیه‌ای كه اتفاق می‌افتد، در یك قضیه، به همه می‌گویند شهید. حالا در این صد نفری كه فرض كنید شهید شدند شاید یكی داشته دَر می‌رفته، خمپاره خورده و افتاده، داشته فرار می‌كرده. آن هم می‌شود شهید. شاید یكی اصلًا آمده بوده فرض كنید توطئه كند و اتفاقاً مشمول تیر غیب می‌شود و از دنیا می‌رود، آن هم می‌شود شهید. اما شما در قضیه كربلا، همه را یكدست می‌بینید. یعنی از خود امام حسین گرفته تا آن طفل شیرخوار، اصحاب، حیبب بن مظاهر، مُسلم بن عوسَجه، بُرِیر، زُهیر، عابس، تمام اینها، همه اینها یكدستند. یعنی هیچ نقطه ضعفی شما نمی‌توانید در اینها پیدا كنید. یك لحظه یك خطوری به یك شخص وارد بشود و برگردد؛ در كربلا این قضیه نبوده است. ممكن است، بگویند: ای داد بیداد! بد شد آمدیم؛ بعد بگویند: نه، نه، امام حسین را نمی‌شود رها كرد، برگردند؛ این یك لحظه برای هیچ كس نبوده. یعنی یك سر سوزن خطور نبوده، اگر بود امام حسین نمی‌گفت به آنها: من باوفاتر از شما سراغ ندارم. ولی این خطور برای همه هست، نتیجه‌اش هم پیداست دیگر. تصمیم عوض می‌شود و برمی‌گردند و كم می‌گذارند و چكار می‌كنند و این هست دیگر، اینكه بوده دیگر، اینكه بوده و هست و خواهد بود.

 لذا كربلا می‌شود چی؟ كربلا می‌شود عصمت، كربلا می‌شود طهارت، كربلا می‌شود اسوه. چرا اینطور است؟ چون رئیسش به طهارت مطلقه رسیده. امام حسین چون به طهارت مطلقه رسیده، طهارت ذاتیه، دست چین می‌كند، جوری انتخاب می‌كند كه كسی توی این جریان خلاصه اشكال نتواند بگیرد. حالا این امام حسین با این خصوصیت می‌شود چی؟ می‌شود ثاراللَه. ثاراللَه یعنی ای كسی كه خون خدا هستی. یعنی اگر قرار بود كه خدا خونی داشت خون ماده حیاتی است تو آن خون بودی و كأنّ وقتی كه امام حسین علیه‌السّلام شهید شده، خون خدا به زمین ریخته و خدا خودش را خونبهای امام حسین قرار داده. كی می‌تواند خون خدا باشد؟ كی می‌تواند؟ كی می‌تواند در حكم ریختن خون خدا باشد؟ آن كسی كه از نقطه نظر مقام توحید و مقام عصمت به حقّ مطلق رسیده باشد، این فقط می‌تواند، هیچ شائبه‌ای از كثرت در وجود او نباشد. این می‌شود ثاراللَه. لذاست حمزه سیدالشهداء، ثاراللَه نیست، امام حسین ثاراللَه است. دیگران هر چه می‌خواهند باشند، ثاراللَه نیستند. همین طور، عین‌اللَه.

 راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوییم: السّلام عليك يا عين‌اللَه النّاظره و اذُنَه الواعيه. در زیارت ششم كه بسیار زیارت مهمّ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است خدا قسمت كند همه را مشرف كند به عتبه بوسی آن حضرت و در حرم آن حضرت زیارت، اول چی؟ زیارت امین اللَه، زیارت امین اللَه از همه‌

 زیارات مهم‌تر است، اول زیارت امین اللَه را بخوانیم بعد این زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام السّلام عليك يا عين اللَه الناظره‌ «ای چشم خدا كه در میان خلائق، همه خلائق، به نظاره‌گری و پاسداری مشغولی» امیرالمؤمنین چشم خداست، چشم خدا خیانت نمی‌كند، چشم خدا امانت دارد، چشم خدا همانطوری است كه خود خدا می‌نگرد. یعنی همانطوری كه خود خدا دارد به بندگان نگاه می‌كند، امیرالمؤمنین همان جور دارد نگاه می‌كند. حالا ما اگر بیاییم اسم یكی را «عین‌اللَه» بگذاریم، مگر نیست عین‌اللَه؟ آقا عین‌اللَه آمد، آقا عین‌اللَه ...، می‌گذارند دیگر؛ من خودم دیدم بعضیها، یكجایی رفته بودیم اسم یك بنده خدا عین‌اللَه بود حالا این عین‌اللَه با آن عین‌اللَه یكی است؟ ما بیاییم بگوییم: ای چشم خدا در روی زمین! به این آقا، به این آقایی كه هّر را از بِرّ تشخیص نمی‌دهد. سلام بر تو ای چشم خدا!. بابا! این اسمش عین‌اللَه است، آن لقبش عین‌اللَه بود، این اسمش عین‌اللَه است. آن صفتش عین‌اللَه بود، این اسمش است، اسم را همه چی می‌گذارند، ممكن است عین‌اللَه بگذارند، ممكن است ایرج هم بگذارند، هر دو یكی است، فرقی نمی‌كند. حالا بجای ایرج و هوشنگ و داریوش آمدند، عین‌اللَه و یداللَه و از اینها گذاشتند بر این و امثالش. حالا كه اسم هست، ما باید بیاییم از این اسم، آن معنای صفتی را اراده كنیم؟ این خیانت است. اگر اسم یكی یداللَه بود آقا یداللَه، یداللَه كه زیاد است ما بیاییم خطاب به او: ای دست خدا بر روی زمین!.

 بابا! این اسمش یداللَه است بیچاره، اصلًا خودش هم در وقتی كه به دنیا آمد خبر نداشت كه می‌خواهند چه اسمش را بگذارند، آمدند جمع شدند، یكی گفت عین‌اللَه بگذاریم، یكی گفت داریوش بگذاریم، یكی گفت هوشنگ بگذاریم؛ گفتند: حالا یا علی! فال می‌زنیم، یداللَه در آمد. این قضیه اینطوری است.

 بنابراین اینی كه ما در عبارات می‌بینیم از اسامی بعضی، آن معنای صفتی‌اش را اراده می‌كنند، خیانت به مكتب است و حرام است و تصرّف در مبانی حقیقی مكتب تشیع است، هر كسی می‌خواهد باشد، باشد و تمام اینها ناشی از جهل است. نادانی و جهل به مبانی تشیع انسان را به این روز می‌اندازد كه انسان به حریم بزرگان دین و اولیای معصومین تعدّی كند و آنها را همچون خود بپندارد و حكمی را كه بر خود بار می‌كند، آن حكم را به دیگران سرایت دهد. این پایین آوردن آنهاست.

 یك وقتی من در یك جا بود شنیدم یك شخص ذاكری، مداحی دارد از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مدح می‌كند. خلاصه به خیال خودش می‌خواهد تعریف امیرالمؤمنین بكند. شروع كرد گفتن و گفتن و گرم شد و یك دفعه وسط آن حال و اینها گفت:

از بس كه خدا عشق به حیدر داردپ‌ \*\*\* انگار نه انگار پیامبر دارد

 من گفتم: غلط می‌كنی، این حرفها، مزخرفات چیست؟ امیرالمؤمنین یك سر مویش راضی نیست شما این حرفها را بیایی بزنی. «از بس كه خدا عشق به حیدر دارد» یعنی چی؟ «انگار نه انگار پیامبر دارد». امیرالمؤمنین علیه‌السّلام تمام حیثیتش و تمام ارزشش این است كه می‌خواهد این مكتب را براساس حق پایدار بدارد. مگر در قاموس او هم شعار جایی دارد؟ مگر در مكتب او ...؟ یا علی! ما علی‌اللَهی هستیم، غلط می‌كنی باشی. مثل آن آقایی كه درآمد، گفت كه: من حسین‌اللَهی هستم، هر كی می‌خواهد قبول كند. نخیر ما قبول نمی‌كنیم، توی سرت هم می‌زنیم. حسین‌اللَهی یعنی چی؟ امام حسین آمد كربلا به خاطر اینكه جنابعالی جلوی ده هزار نفر جمعیت بیایی اینجوری آبروی مكتب را ببری، «ما حسین‌اللَهی هستیم»؟ امام حسین سر مویی از بدن او راضی به این حرفها نیست و اگر بخواهید شما این حرفها را ادامه بدهید، خودش با دست خودش شما را به جهنّم می‌اندازد. شوخی در دستگاه امام حسین نیست. در دستگاه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شوخی نیست. حضرت می‌فرماید: انا عبدٌ مِن عبيد محمّد «من بنده‌ای از بندگان محمّد هستم.» چیست این حرفها می‌زنید؟ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اصلًا وجودش فانی در وجود رسول خدا بود. مگر ما این مطالب را می‌توانیم اصلًا بفهمیم كه یعنی چی؟ امیرالمؤمنین تواضع نمی‌كرد جلوی رسول خدا، گاهی اوقات با رسول خدا شوخی هم می‌كرد، قضایایی هم داریم دیگر، شوخی می‌كردند با هم. اما حضرت اصلًا

 چیزی غیر از وجود رسول خدا اصلًا در وجودش احساس نمی‌كرد. من خیال می‌كنم این عبارتی را هم كه حضرت فرمود: «انَا عبدُ» این را هم از روی ناچاری گفت. چون بالاخره عبد در مقام مخاطب با مولای خودش یك وجودی دارد، اصلًا امیرالمؤمنین وجودی نداشت در قبال وجود رسول خدا و ما باید به یك نحو تلفّظ كنیم كه مورد رضای آنها باشد.

 مثل اینكه یكی از افراد الآن هم ایشان حیات دارند خدا ایشان را هم حفظ كند مرد دانشمندی است، مرد فاضلی است در مشهد، شعر گفته بود و در لوح هم چاپ كرده بود و برای مرحوم آقا فرستاده بود در زمان حیاتشان، كه یك مصرعش هم یادم است: «نبی بی ولی، فُلكی است بی نوح» یك همچین چیزی، البته چهار مصرع هست كه بدون امیرالمؤمنین، پیغمبر یك كشتیبانی است كه ناخدا ندارد، مانند كشتی است كه نوح ندارد. این شعر غلط است، با مبانی جور در نمی‌آید، با مبانی شیعه. مرحوم آقا به ما فرمودند كه: فلانی! برو منزل ایشان و با ایشان راجع به این قضیه صحبت كن. اما من فراموش كردم، یعنی می‌خواستم فردایش بروم و یك كاری پیش آمد، فراموش كردم و نرفتم و می‌خواستند ایشان به این آقا بفهمانند كه اگر منظور از تبیین و تفسیر این دو ذات مقدّس، توغّل آنها در حقیقت توحید و وحدت وجودی آنهاست، پس بنابراین تعبیر به نوح و تعبیر به كشتی در اینجا معنی ندارد، هر دو اینها حقیقت واحده هستند و «انا و علىٌ ابَوا هذه الامّه» در اینجا

 حاكم است، نه اینكه یكی كشتی بشود و چوب و درخت و میخ و سایر اسباب و ادوات و یكی هم نوح بشود و پیغمبر و ناخدا و كشتیبان. اما اگر منظور، موقعیت آنها در عالم وجود و در عالم كثرات است، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خودش دارد می‌گوید: انا عبدٌ من عبيد محمّد و خودش را شاگرد پیغمبر می‌داند و مسلّم است كه وجود آن حضرت از وجود پیغمبر است و مسلّم است كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مرتبه و رُتبه نازله از وجود پیغمبر اكرم قرار دارد، دیگر در این صورت این چه تعبیری است كه شما می‌آورید؟ كشتی كه چوب است و ابزار و اینها، می‌آورید به پیغمبر نسبت می‌دهید، اما امیرالمؤمنین را به نوح نسبت می‌دهید، این خلاف ادب است، این خلاف آن .... و ما نرفتیم، عرض كردم فراموش كردم و نشد بروم، كه عناوینی كه برای ما بوجود می‌آید و القابی كه خواسته یا ناخواسته این القاب به ما نسبت داده می‌شود ما متوجه مطلب و متوجه قضیه باشیم و خود را از معرضیت سهام شیطان و شِباك ابالسه و حِبال و آن تورهایی كه با آن تورها می‌آید و انسان را می‌رباید، خودمان را دور نگاه داریم و خیلی باید مواظب باشیم و گوش به زنگ و بسیار ماهرانه پیش می‌آید و با توجیهاتی انسان را در یك موقعیت ناخواسته قرار می‌دهد كه بعد بیرون آمدن از آن موقعیت بسیار مشكل است.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه از آقای بروجردی خیلی تعریف می‌كردند. از صداقت ایشان، از بی‌هوایی ایشان، از عرق دینی و حمیت مرحوم آیت اللَه‌

 بروجردی رضوان اللَه علیه مرحوم آقا خیلی تعریف می‌كردند. می‌فرمودند: یك روز در ایام دهه ماه صفر بود، ایشان در منزلشان بودند، دستجات و هیئات مذهبی اینها می‌آمدند، در همان منزل آقای بروجردی عزاداری می‌كردند و می‌رفتند. یك روز ایشان در همان اتاق خودشان نشسته بودند، منتظر بودند كه این دستجات می‌آیند، می‌شنود كه یك نفر از بیرون صدا می‌زند برای سلامتی حضرت آیت اللَه العظمی، مرجع فلان كذا و كذا، عالم تشیع آقای بروجردی و امام زمان صلوات. تا مردم صلوات می‌فرستند، ایشان پنجره اتاقش را كه مشرف بر حیاط بود باز می‌كند و با صدای بلند می‌گوید: این چه بی‌تربیتی بود كه این حرف را زد؟ این چه بی‌ادبی بود كه آمد و این مطلب را گفت؟ برود، برود، منزل من نیاید، منزل من نیاید. ببینید! این را می‌گویند مرد راست، مرد درست، كوتاه نیامد. یعنی ننشست كه تعریفش را بكنند بعد با یك حالت تواضعانه بگوید ما كه قابل نیستیم این حرفها را می‌زنند. نخیر، می‌زند در دهانش و بیرونش می‌كند، اینطوری است قضیه. نشستن و گفتن: كه ما قابل نیستیم، این مطالبی را كه برای ما می‌گویند، ما قابلیت نداریم، این بیشتر باعث ترفّع و باعث بالا رفتن شخصیت كاذب فرد در میان جامعه خواهد شد نه باعث نزول او. می‌گویند چقدر فرد متواضعی است، گریه هم می‌كنند، تعریفش را می‌كنند و گریه می‌كند. نه آقا! این حرفها غلط است و این حرفها را دیگر نزنید و اگر زدید فلان خواهد شد. اینطوری باید برخورد بشود. اگر برخورد نشود جامعه‌

 رو به انحطاط می‌رود. در وهله اول برای خود انسان مضرّ است و خود انسان را به هلاكت می‌اندازد و در وهله دوم مسائل دیگر و مفاسدی كه مترتب بر این قضیه می‌شود، آن را چگونه ما از مدّ نظر دور نگه داریم؟ باز این مطلب را مرحوم آقا از آقای بروجردی رضوان اللَه علیه ایشان نقل می‌كردند، می‌فرمودند: وقتی ایشان آمده بودند در قم، می‌خواستند یك سفر كنند به مشهد مقدّس، عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرّضا علیهماالسّلام. بعضی از اطرافیان ایشان خدا به داد انسان از این اطرافیان برسد، خدا به داد برسد بعضی از این اطرافیان ایشان به ایشان پیشنهاد می‌كنند: آقا! الآن رفتن به مشهد و زیارت امام رضا صلاح نیست، صلاح نیست الآن. ایشان می‌گویند: چرا صلاح نیست؟ می‌گویند: الآن شما تازه به قم آمدید، هنوز موقعیت مرجعیت شما تثبیت نشده، هنوز آوازه و شهرت شما به اكناف عالم نرسیده است، هنوز افراد از وجود شما و مرجعیت شما آن اطلاع كافی را ندارند، شما از اینجا بلند می‌شوید می‌روید به طرف مشهد، در شهرها آن استقبالی كه شایسته و بایسته وجود شریف و ذی جود حضرت مولانا و مرجع تقلید عالم تشیع است، آن استقبال انجام نمی‌شود و این برای مرجعیت، این خودش موجب كسر است، موجب كساد است. التفات می‌كنید! التفات می‌كنید افكار به كجا دارد می‌رود؟ التفات می‌كنید!؟ آقا بروجردی می‌فرمایند كه: من زیارت امام رضا را به خاطر استقبال و اینها ترك كنم؟ من ترك نخواهم كرد و بلند می‌شوند می‌روند.

 خب خدا رحمتشان كند و ببینید وقتی كه مرحوم آقا می‌فرمودند: من در نجف با یكی از اعاظم بیوت آقایان بحث می‌كردم كه این كاری كه الآن دارد در این بیت انجام می‌گیرد برخلاف رضای خدا و بر خلاف مصالح الهی است، آن شخص در جواب می‌گوید: ما برای مصالح باید گاهی اوقات خلاف رضای الهی را انجام بدهیم. حالا می‌فهمید اینها از چه چیزی نشأت می‌گیرد؟ یعنی این فكر انسان به كجا می‌رسد و این طرز تفكّر به كجا می‌رسد كه می‌آید صریحاً می‌گوید: ما برای مصالح، باید مرتكب خلاف رضای الهی بشویم و این خطر، خطری است كه راه انسان به خدا را تهدید می‌كند، مسیر انسان به خدا را می‌بندد، حالت عُجب برای انسان به وجود می‌آورد، حالت عجیب بوجود می‌آورد و حقیقت سیر را كه باید در مسیر عبودیت باشد دستخوش خطرات قرار می‌دهد. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه تمام حركاتش و سكناتشان و صحبتشان بر این اساس بود كه از آنچه كه موجب می‌شود انسان از حدود و ثُغور شخصیتی خودش خارج بشود اجتناب می‌كردند، هر چه می‌خواهد باشد و دائماً گوش به زنگ بودند: الآن این حرفی كه الآن این شخص دارد می‌زند كجایش دارد به ما می‌خورد، تا می‌دیدند یك مقداری این قضیه از آن مرتبه اعتدال دارد می‌رود بالا، همانجا فی المجلس: آقا! این غلط است. اصلًا معطّل نمی‌كردند بعد. چرا؟ چون مواظب بودند آقا!، چون دینش را می‌خواست، چون آخرت را می‌خواست، چون سعادت خودش را می‌خواست، این بیچارگان‌

 گیجند، این بیچارگان همه در تخیلاتند آقا جان!، همه در تصوّراتند. او اینطور نبود، او ظنین بود بر عمر خود و ظنین بود بر سرمایه خود و ظنین بود بر سعادت خود.

 ایشان به من وصیت كردند كه وقتی من از دنیا می‌روم سه روز بیشتر برای ما، شما عزاداری نكنید در بیمارستان كه بودند عزاداری برای میت فقط سه روز سنّت است لاغیر. رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وقتی كه آن زن شوهرش از دنیا رفته بود، به او فرمودند: تا سه روز در منزل بنشین و افراد بیایید و زنها بیایند به تو تسلیت بگویند و بعد از سه روز تمام و دستور داده بودند كه برای او از خارج غذا ببرند، یعنی درست عكس آن چه كه الآن انجام می‌شود. می‌فرمودند: صاحب عزا مصیبت دیده است، اینكه نباید حالا به طبخ و اینها و این مسائل و اینها بپردازد، باید در منزل بنشیند، بلند شوند بیایند، قرآن بخوانند، دیدن كنند، تسلیت بگویند، این از آداب مؤمنین است، مثل چوب كه نباید انسان قضیه را فراموش كند و بروند. بیایند، دیدن، این از الَم كم می‌كند، از مصیبت كم می‌كند. این مسائل، مسائلی است كه با عقل و منطق تطبیق می‌كند دستورات اسلام. حالا ما می‌بینیم بلند می‌شوند می‌آیند غذا درست می‌كنند ....

 من در یكجا بودم، در یكی از شهرستانها بودم، داشتیم حركت می‌كردیم یك مرتبه توی خیابان دیدیم یك ماشینی دارد چراغ می‌زند. آمد نگه داشت آن ماشین و رنگش پریده بود حالا هنوز از این قضیه كسی خبر ندارد آمد، دیدیم دارد

 می‌زند توی سرش و می‌آید به این راننده می‌گوید: می‌دانی چه شده؟ فلان شخص در راه تصادف كرده و آوردند و گذاشتنش در سردخانه، همین سردخانه همین جا این هم اصلًا شوكه شده بود با وسیله خودش از آن شهر به شهر دیگر داشت می‌رفت كه تصادف می‌كند با آن وسط جاده و خلاصه از دنیا می‌رود و من دیدم هنوز این حرف را نزده بود، می‌گفت: فلانی! اسباب و لوازم غذا را چكار بكنیم؟ سبزی را من سفارش دادم، كی برود بگیرد؟ آقا! ما تا این را شنیدیم بی‌اختیار گفتیم: هنوز خبر مرگ را نیاورده سبزی و كلم و .... می‌گفت: كلم را نمی‌دانم چكار كنیم و سبزی را برای چی بكنیم و حالا فلان بكنیم و .... بدنش در سردخانه است، اینها دارد در سرشان می‌زنند. نمی‌دانم برای مُرده می‌زدند یا برای مصیبت بزرگتری كه حالا تا سه روز و هفته و چهلم و سال و اینها بر سرشان آمده؟ حالا بعضی‌ها خودشان را راحت می‌كنند و می‌گویند كه این وجوهات و پول و اینها را به مصارف، ما می‌رسانیم و به این وسیله از این مجلس و اینها دیگر الحمدلله فارغ می‌شود، ولی بعضیها نه، ظاهرا زورشان نمی‌رسد و بگردنشان می‌افتد، دیگر بالاخره اجرشان مضاعف می‌شود، مصیبت از دست دادن میت یك طرف، ده برابر، مصیبت مشكلات پس از آن كه پیدا می‌شود. این سنّت است.

 بعد فرمودند: اربعین برای من نگیرید. چهلم گرفتن اختصاص به سیدالشهداء دارد و این بدعت است كه الآن متأسفانه در میان مسلمین این رواج پیدا

 كرده. سابقاً هم نظر من نظر حقیر همین بود كه این اربعین‌هایی كه برای مرده می‌گیرند، اینها هیچ سند شرعی ندارد بلكه سند برخلاف دارد. به جهت اینكه اربعین از علامات مؤمن است و حتّی برای رسول خدا كه جدّ سیدالشّهداء هم هست و بر او فضیلت دارد، حتّی برای رسول خدا هم اربعین نمی‌گیرند، برای امیرالمؤمنین هم نمی‌گیرند، با اینكه امیرالمؤمنین را به ضربت شهید كردند و از دنیا حضرت رفتند. این اربعین اختصاص به سیدالشّهداء دارد. یعنی موقعیت امام حسین علیه‌السّلام و خصوصیتش، خصوصیت روحی و خصوصیت نفسی آن حضرت به نحوی است كه باید یك اربعین بگذرد از جریان كربلا تا در آن روز اربعین هم یك مسائل و مراتب كمالی باید پیش بیاید و آن خاطره شهادت آن حضرت به نحو دیگری در قلوب تجدید بشود و این راجع به بقیه ائمه نیست فلهذا اینهایی كه می‌گویند اربعین اشكالی ندارد و یك ذكر مُرده است و بعنوان امر خیر و رجاءاً ...، تمام اینها همه باطل است. اگر می‌خواهید برای مرده ذكری بگیرید، بلند شوید بیایید ثلاثین بگیرید، بعد از سی روزش بگیرید، بعد از شش ماه بیاید بگیرید، می‌خواهیم یك جلسه‌ای برای یك مجلس ترحیمی فرض كنید كه مرده می‌خواهیم بگیریم. اربعین چرا؟ چرا ما در حریم سیدالشهداء علیه‌السّلام تصرّف كنیم؟ و این علامتی كه از اختصاصات مؤمن است چرا ما بیائیم این را به بقیه سرّی بدهیم؟ می‌گویند: اربعین زیاد است دیگر، امام حسین هم اربعین داشت و بقیه هم اربعین‌

 دارند، اربعین می‌گیریم. باید یك نفر كه شیعه است باید راه خودش را راهی قرار بدهد كه مورد امضای اولیای دین باشد. آیا ما تا بحال شنیدیم از یكی از ائمّه علیهم‌السّلام در زمان تاریخ ائمّه دویست و پنجاه و شش سال كه حضرت برای پدرشان یا برای اصحابشان امر به بزرگداشت و اربعین و مجلس ترحیم كرده باشند؟ در حالی كه فقط و فقط این قضیه اختصاص به امام حسین داشت. آیا شنیدیم از امام صادق در اربعین امام باقر علیه‌السّلام مجلس ترحیم درست كرده باشد؟ امام باقر علیه‌السّلام فرمودند: در مِنی كه ده روز برای من مجلس عزاداری برپا كنید، چرا نگفتند: یك اربعین؟ چرا نفرمود حضرت كه: در اربعین من هم مجلس تشكیل بدهید؟ چون اربعین مال امام حسین است؛ امام باقر نمی‌آید بر خلاف سنّت دستور بدهد. آیا شنیدیم امام رضا علیه‌السّلام وقتی كه خطاب كردند كه برای من مصیبت بخوانید و اینها، گفتند كه: در اربعین من بیایید و مجلس عزا تشكیل بدهید؟ آیا این مدت دویست و پنجاه و خُرده‌ای سالی كه تاریخ زندگی ائمّه علیهم‌السّلام است، ما هیچ شاهدی داریم برای اینكه تأكید شده باشد برای پدرانشان یا برای اصحابشان یا دستوری داده باشند كه برای آیندگان مجلس اربعین بگیرند؟ پس این چه سنّتی است كه بوجود آمده؟ این سنّت، بدعت است و شیعه از شركت در مجلس اربعین باید خودداری كند. لذا ما هم برای ایشان اربعین نگرفتیم. حتی ایشان نسبت به سالگرد هم می‌فرمودند: سالگرد اختصاص به امام دارد. اما نه‌

 دیگر آن مسأله‌اش مثل اربعین است. فلهذا رفقا و دوستان نه تنها خود نباید مجلس اربعین بگیرند برای افراد خودشان، برای از دست رفتگان و درگذشتگان از آنها، حتی برای فامیل هم وقتی كه می‌گیرند باید به آنها متذكّر بشوند و اگر می‌توانند از تشكیل مجلس اربعین باید خودداری كنند. این مال چیست؟ این مال این است كه ما حدود و ثُغور را باید حفظ كنیم. می‌گویند: یاد و خاطره مؤمن است و در هر حالی محترم است. خب یاد و خاطره مؤمن را در وقت دیگر بیندازید.

 این خطر كه نفس انسان، نفس انفعالی است و متأثر است از جریانات و حوادثی كه در دور و بر اوست، موجب می‌شود كه ما بسیار متوجّه این قضیه باشیم و گوش به زنگ باشیم و آنچه را كه موجب می‌شود این مطلب در ما تحقّق پیدا كند، آن را از اول كنار بگذاریم و هر وقت متوجّه می‌شویم فوراً از آن نقطه قطع كنیم و نگذاریم آهسته آهسته و مِن حیث لا یشعر، این مسائل و قضایا بیاید و ما را از آن مرتبه عبودیت كه لازمه‌اش رسیدن به نقطه صفر است، ما را از آن نقطه، هِی یك به یك امتیاز بدهد، درجه بدهد، پُان بدهد. بجای اینكه به صفر برسیم، نمره هشتاد و نود و هشتصد و نهصد و نهصد هزار به ما بدهند كه در آن نُمَرات دیگر كاری از انسان ساخته نیست. ما نباید منتظر باشیم و ببینیم كه بزرگان چه می‌گویند و همچون بعضی، تخیل آنها بر این است كه باید دستی گرفته بشود و انسان را از این مسائل بیرون بیاورد و به طور كلّی رفع تعهّد و التزام نفسی از خودمان بكنیم؛

 نه، خودمان باید اقدام كنیم، خودمان باید پیش قدم باشیم. انسان نباید منتظر باشد كه بگویند استاد بیاید دست انسان را بگیرد و از این مسائل بیرون بیاورد. مطالب به نحو كلّی، بزرگان بیان كردند، در كتابهایشان بیان كردند، چگونگی خروج نفس از این حضائض و از این فِتَن و مهالك را تشریح كردند، انسان باید آنها را بیاید به كار ببندد. مگر خود آنها چه می‌كردند؟ خود آنها كه منتظر نبودند تا اینكه در هر قضیه‌ای یك عنایتی بشود، یك اشارتی بشود، یك مسأله‌ای اتفّاق بیفتد، مسأله غیرعادی اتّفاق بیفتد. نه، خودشان تا احساس می‌كردند در یك مجلس، می‌خواهد مطلب به نحود دیگری، فوراً در آنجا ضدّ حمله را شروع می‌كردند، تا احساس می‌كردند در یكجا می‌خواهد قضیه رشد پیدا كند فوراً در آنجا پاتك را می‌زدند. تا احساس می‌كردند می‌خواهد نفس آنها متأثر از یك مطلب بشود، یك كاری را انجام می‌دادند، سركوفت بزنند: هان! بِچِش! مواظب باش! دارد خوشت می‌آید، دارد خوشت می‌آید، از اینكه تعریفت را كردند دارد خوشَت می‌آید. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه خیلی مرد رِندی بود و تمام نحوه كیفیت تربیتی ایشان، بر از بین بردن نفس به طُرق معقول و طُرق منطقی و متعارف بود. این كیفیت ایشان بود. تا می‌دیدند یك شخصی خلاصه می‌خواهد از آن حدود خارج بشود به یك نحوی آن را سرجایش می‌نشاندند، از آن حد خارج نشود. حالا بعضی‌ها در این مرتبه سكوت می‌كنند، آرامند، كیفیت تربیت را قبول می‌كنند، به خود می‌خرند، با جان و

 دل او را می‌پذیرند، اینها رشد می‌كنند و آن نتیجه مقصود در اینها حاصل می‌شود. بعضی‌ها شروع می‌كنند به جُفتك انداختن و لگد پرانی كردن؛ ای آقا! این چی است؟ آن چی است؟ ما چه كردیم، ما فلان، فلانی هم كه اینكار را كرد پس چرا ایراد نكردی؟ آقا .... نفس شروع می‌كند چی می‌گوید؟ حالا یا در آن مجلس، سرش را می‌اندازد، وقتی خارج می‌شود، كم‌كم، كم‌كم شروع ...؛ این نفس آرام كه نمی‌نشیند. آدم زرنگ همانجا می‌زند تو سرش، می‌گوید: خفه شو! ساكت باش! تو مستحقّ همین هستی. این آدم، آدم زرنگ است، این آدم رِند است. همانجا می‌گوید: ساكت باش، حالا دیدی؟! نوش جانت! خوب شد. این موجب می‌شود كه برای مرتبه بعد آمادگی داشته باشد. حالا اگر آمد و لگد پراند، آن استاد بیچاره چه می‌كند؟ یك قدم می‌كشد عقب، لگد پراندی؟ باشد، كاری به كارت نداریم. حالا خدا نیاورد آن روزی را كه استاد بیاید و نعل وارو بزند یعنی نه تنها بیاید بلكه بیاید تمجیدش هم بكند، آنجا دیگر خدا به دادش برسد. یك وقتی نه، یك جوری با او رفتار می‌كند، یك جوری با او چیز كند كه او را از اشتباه در بیاورد، كم كم او را از این خطا بیرون بیاورد. این دیگر حالا بسته به این است كه از آن طرف چه تقدیر شده. انسان باید خودش را آماده كند، نباید منتظر بنشیند. مطلب را همه می‌دانند.

 بارها شده از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه این داستان را ما شنیدیم كه روزی محمّد بن مسلم خدمت امام صادق علیه‌السّلام می‌رسد و به آن حضرت‌

 عرض می‌كند كه: یابن رسول‌اللَه! من چه كنم كه وضعم تغییر پیدا كند؟ چه كنم كه حالم تغییر پیدا كند؟ چه كنم كه این مشكل نفسی من تغییر پیدا كند؟ حضرت به او می‌فرماید كه: تواضَعْ للّه «برای خدا تواضع كن» یعنی نفست را باید سركوب كنی. این می‌آید در آنجا در كنار مسجد كوفه از بزرگان بوده، از صاحب عشیره بوده، صاحب قبیله بوده می‌آید كنار مسجد كوفه یك طبق خرما می‌گیرد و شروع می‌كند به خرما فروختن. افراد می‌آیند و می‌روند، نگاه می‌كنند می‌بینند محمد بن مسلم دارد خرما می‌فروشد. امام صادق به او نفرمودند، خودش مغزش را به كار انداخت، خودش فكرش را به كار انداخت، خودش فهمید منظور حضرت چیست، خودش را آماده كرد برای دستور حضرت، كار حضرت را آسان كند، نه اینكه مشكل آن حضرت را زیاد كند. اینها آدمهایی هستند كه زرنگند، اینها آدمهایی هستند كه به مطلوب می‌رسند. گفت: فرزند رسول خدا یك اشاره كرد، بقیه‌اش را ما برویم به دنبالش، آن گفت تواضع لله، حضرت فرمود برای خدا تواضع كن. آمد صندوق خرما را گذاشت و طبق خرما را گذاشت و شروع كرد خرما فروختن. افراد می‌آمدند می‌گفتند: چكار می‌كنی؟ چه می‌كنی؟ آبرو رفت، قبیله رفت، فلان شد، شكست .... هیچ گوش نمی‌داد. هی می‌آمدند سرزنش می‌كردند، این هی می‌خورد خودش را. هر كس یك حرف می‌زد، یك اثر در این ...، اثر مثبت. نفر دوم می‌آمد، كم كم، كم كم، كم كم به آخرهای كار كه رسید دید: نه، نفسش دیگر فرق نمی‌كند،

 اگر این طبق خرما كه هیچی، یك كامیون هم بیایند بریزند، این دیگر برایش تفاوتی ندارد. خیال نكنید از اول آسان بود، اگر از اول آسان بود، حضرت به او نمی‌گفتند: تواضع للّه، چون نتیجه نداشت، معلوم است سخت بوده است. هی خورد خودش را؛ ای داد بیداد! ما را نگاه كن، با این قیافه و با این كذا و كذا دارند می‌آیند به ما ...، ای داد! دارد از دور یكی می‌آید، خوب است از آن طرف برود، ما را نبیند، می‌بیند نه، بدشانسی، آمد از این طرف، آمد جلو: محمد بن مسلم! حضرت عالی! شما آقا!؟ چه می‌بینم؟! آقا چه می‌بینم ...؟!. این هی چی می‌شود؟ سنگهایی است كه یكی یكی دارد می‌خورد. این نفس باید آدم بشود. این محمد بن مسلم كی بود؟ كسی بود كه نماز شبش ترك نمی‌شد، تهجّدش ترك نمی‌شد، ولی جان من! این چیزها با نماز شب درست نمی‌شود، این مسائل با تهجّد درست نخواهد شد، با اینگونه ضربه‌ها و با اینگونه كارها درست خواهد شد. اگر هزار سال نماز شب بخوانی، من در اینجا به شما می‌نویسم، امضا می‌دهم، كه نفس شما درست نخواهد شد. آنها لازم است آن مراقبه خارجی را نماز شب و تهجّد، حِلیه می‌پوشاند و زیور می‌بندد، اما نماز و ذكر، انسان را از نفس بیرون نمی‌آورد. آن تربیت سلوكی خاص است كه انسان را بیرون می‌آورد. تواضع للّه.

 خب، این رفت و آمد و بالاخره رد كرد، این را خب این رد شد، خب، الحمدلله رد شد؛ نفر بعدی، نه، الحمدللّه كسی دیگر نمی‌آید و دیگر كوچه خلوت شد و

 دیگر ...، چقدر مانده! حالا سه چهارم این خرماها مانده، خدایا! یكی بیاید همه یكجا را بخرد، خیال ما را راحت كند.

 نه، خدا هم نمی‌فرستد، می‌گوید: حالا كه خودت را در اختیار ما گذاشتی پس مشتریهای ما را هم یكی یكی، اینها را هم خلاصه خودت پذیرا باش، یكدفعه نمی‌فرستیم از تو خرما را بخرند، یكدفعه بفرستیم فایده ندارد، یكی یكی می‌آیند، آن وقت دو تا دو تا می‌خرند، نه یك سیر و یك كیلو، یك سیر بده آقا! از آن درشتهایش، حسابیهایش، مشتریهای عالی؛ یكدفعه نگاه می‌كند: بَه! آن عالِمی كه با او حسابها داشته، سؤالات را از او می‌كرده، فلان كرده، دارد از دور می‌آید.

 نقل می‌كنند، می‌گویند، یك نفر از بزرگان بود، از علما رفته بود خدمت شخصی. آن هم آمده بود همین دستور را به او داده بود؛ گفته بود: فردا صبح كه از خانه‌ات درمی‌آیی، یك زنبیل دستت می‌گیری، می‌روی در خیابان، پوست هندوانه و پوست خربزه‌ها را جمع می‌كنی، می‌ریزی تویش، می‌آوری برای من. این از صبح می‌آید می‌بیند: بَه! یك حجت الاسلامی دارد می‌آید، زنبیل را می‌كند زیر عبایش، وقتی كه می‌گذرد: سلام علیكم! صَبَّحكم اللَه بالخیر! حالتان چطور است؟ مرحمت عالی زیاد! خلاصه كذا و كذا. تا رد می‌شود زود پوست خربزه را می‌گذارد تویش. دوباره می‌رود یكجا، این طرف نگاه می‌كند، پشت سر را نگاه می‌كند، خلاصه می‌بیند كسی نیست پوست خربزه را می‌گذارد. خلاصه پر می‌كند و می‌آورد. تا

 می‌برد در می‌زند، یارو می‌آید، می‌گوید: فایده ندارد، باید زنبیل را بیرون عبایت نگه داری. خب آن معلوم است دیگر، وقتی نگاه به قیافه‌اش می‌كند می‌بیند: نه، این قیافه، قیافه زنبیل توی عباست، زنبیل بیرون عبا قیافه را یك جور دیگر می‌كند. جدّی است قضیه. این قیافه، قیافه قایم باشك بازی است، قیافه حریت و آزادگی و گذشت، این قیافه نیست و این هم كه او را برای این فرستاده، پوست خربزه را نمی‌خواست، بُز نداشت در خانه‌شان كه پوست خربزه برایش بیاورد، این می‌خواسته است با پوست هندوانه كار این راه بیفتد، خب نشد. خب دیگر، این بنده خدا رفت و ا نصافاً هم انجام داد یعنی درست شد.

 خلاصه این جناب محمد بن مسلم به این كیفیت یكی یكی آمدند، هی انداختند به او، هی انداختند و ...، بعضیها هم می‌آمدند و یك احساس ترحّم و دلسوزی، قیافه‌ای می‌گرفتند: طفلی! ظاهراً اختلال پیدا كرده و مشكل برایش پیدا شده، نگاه كن دارد خرما می‌فروشد. یعنی یك همچین چیزهایی هم داریم. این هم می‌فهمید دارند می‌آیند چی به او می‌گویند. حالا خودتان را جای او بگذارید، بروید سر كوچه‌تان، من نمی‌گویم یك همچنین كارهایی بكنید، نه، ما یك چنین تجرّی‌هایی نداریم، در محدوده صحبت ما هم این مطالب اصلًا نیست، ولی علی ای حال، انسان .... حالا نتیجه‌اش را عرض می‌كنم خدمتتان كه نتیجه‌اش برای ما مفید است خودتان را به جای او بگذارید و ببینید چه حالی پیدا می‌كنید؟ خلاصه‌

 این جناب و این بزرگوار هم سبد خرمایش تمام شد. مرحوم آقا می‌فرمودند: طبق خرما كه تمام شد، كار او هم تمام شد. این چی بود؟ این رسیدن به مطلب بود. محمد بن مسلم گول نخورد، گول دنیا را نخورد، گول این عناوین را نخورد، آن عبودیت خود را فراموش نكرد، خود را در بستر تهیأ این عبودیت قرار داد. خود را در مسیر این عبودیت قرار داد، نه در خلافش. به تخیلات خودش توجه نكرد، تخیلات خودش را كنار ریخت. امام صادق هم كه سر جایش نشسته، می‌فرماید: مطلب همین است جان من!، آنی را كه به محمد بن مسلم گفتم، آن را به تك تك شما هم می‌گویم. محمد بن مسلم رفت و عمل كرد ولی ما عمل نمی‌كنیم من خودم را می‌گویم مشكل می‌گیریم قضیه را، از خدا باید .... مطلبی را در اینجا مرحوم آقا اضافه فرمودند، ایشان فرمودند: اگر محمد بن مسلم یك قدری نسبت به قضیه قویتر عمل می‌كرد و متوجّه این مسأله می‌شد، شاید هنوز به این كار اقدام نكرده، مشكلش حل می‌شد. یعنی چی؟ یعنی انسان می‌تواند آن موقعیت را در درون خودش محققّ كند؛ با تفكر و با تأمّل نگذارد به این كه یك واقعیت خارجی اتفاق بیفتد، اگر بخواهد اتفاق بیفتد كه به جای خود، كه باید استقبال كند و بر آن كیفیت مطلوب باید جلو برود، اما آدم زرنگ آنی است كه وقتی یك قضیه را می‌فهمد، خودش را در آن جایگاه واقعیت خارجی قرار بدهد. در این اتاق نشسته، صحبت مرا هم می‌شنود، نیاییم صبر كنیم تا این كه یك همچنین موقعیتی برای ما

 در خارج اتفاق بیفتد و بعد خودمان را با آن واقعیت خارجی تطبیق بدهیم، الآن فرض كنیم این مسأله برای ما دارد اتفاق می‌افتد، از الآن خود را زیر و رو كنیم، از الآن خود را متحوّل كنیم و متغیر كنیم. این خیلی سریع انسان را جلو می‌برد، خیلی سریع مسأله را به نتیجه می‌رساند. فرض كنیم ما در یك چنین وضعیتی قرار داریم، خب، می‌توانیم دیگر، حالا نمی‌گویم صد در صد موفّق باشیم، شصت درصد كه ممكن است، شصت درصد جلو برویم، به نحوی كه اگر الآن من بگویم یكی از آقایان بلند شود این كار را انجام دهد، زود بلند شود انجام بدهد. صحبت اثر می‌گذارد دیگر، صحبت می‌آید، كلام امام صادق است، كلام بزرگان است، این می‌آید، شخص این را قبول می‌كند، آن اثری كه باید در خارج انجام بگیرد، مگر نه این است كه این یك اثر نفسانی است نه اثر ظاهری، اثر نفسانی است دیگر، یعنی این صحبتهایی كه می‌شود، آن حركاتی كه در خارج انجام می‌شود، تمام اینها هر كدام یك اثر در نفس می‌گذارد نه در بدن. پس ممكن است ما یك راه میان بر داشته باشیم كه آن راه بیاید بدون اینكه انسان را در واقعیت خارجی قرار بدهد، آن نتیجه مطلوب را برای انسان حاصل كند. آن چیست؟ آن این است كه خود انسان در خودش فرو برود، فرض كند یك چنین مطلبی برای خود اوست، فرض كند اگر به او هم یك همچین چیزی را گفتند، چه عملی را انجام می‌دهد؟ در خارج چه كاری را انجام می‌دهد؟ این موجب می‌شود كه انسان جلو برود و آن حركت را انجام‌

 بدهد. پس بنابراین توصیه‌ای كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌كردند به تلامذه خود، این بود كه: باید شاگرد و باید سالك از هیچ فرصت و لحظه‌ای برای تغیر و تحوّل خودش غفلت نكند. هیچ فرصتی را نباید از دست بدهد والّا اگر انسان بخواهد این فرصت را به بعد بیندازد، بعد هم به بعد موكول خواهد شد. این دیگر از بین می‌رود و آن نتیجه مطلوب سلوك كه رسیدن به مرتبه عبودیت است، آن نتیجه سلوك برای انسان حاصل نخواهد شد.

 این مطالبی كه عرض شد، تمام اینها آثار سوئی است كه تَعنوُن به عنوان مافوق و ملقب شدن به لقب مافوقِ استعداد و حیثیات انسانی، ممكن است برای انسان بوجود بیاورد. خطراتی كه ممكن است برای خود انسان بوجود بیاید. راه انسان را ببندد. مسیر انسان را مختل كند. حال انسان را نسبت به پروردگار از بین ببرد. آن مسأله و مرتبه عبودیت را از بین ببرد. نماز شب سرجایش محفوظ است، ذكر و ورد سر جایش محفوظ است، ولی این نماز و این ذكر و این تهجد در راستای تقویت نفس قرار می‌گیرد، نه در راستای خُرد كردن و شكستن و كوبیدن و له كردن نفس، در آنجا قرار نمی‌گیرد. این مسائل تا حدودی نسبت به این قضیه. اما آن طرف مطلب هم تبعات و مفاسدی است كه ممكن است در خارج از وجود انسان و در اطراف انسان و حول و حوش انسان و اجتماع ممكن است بوجود بیاید كه دیگر ظاهراً نه رفقا و دوستان .... انشااللَه تتمه مطلب برای مجلس بعد.

 از خداوند می‌خواهیم كه ما را از همه ضلّات و از همه خطرات و از همه راههایی كه ما را به سقوط و به مهلكه می‌كشاند، خودش ما را نجات دهد و لطف و عنایت ذوات مقدّسه معصومین، بالأخصّ حضرت بقیةاللَه ارواحنا لتراب مقدمه الفداء را در همه احوال شامل حال ما بگرداند. در دنیا و آخرت از زیارت و شفاعتشان محروم نفرماید.

 اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد